



فاطمه شوشتری - «دست‌های مهربان» حکایت آدم‌های معمولی ای است که دست به دست هم داده‌اند تا با مهربانی‌های کوچک خود گر‌های بزرگ را باز کنند. انتظار ندارند در این راه مرکز خیریه‌ای راه‌اندازی کنند یا جیب پر پولی داشته باشند تا بتوانند کارهای آن چنانی انجام دهند؛ همین که لبخند بر لب و چشمان کم‌توقع کودکان حاشیه شهر بنشیند برایشان کافی است. از همین روست که جمع نیکوکارانه خود را به شهرک شهیدباهنر برده‌اند و یکی از خیابان‌های حر ارحلی کرده‌اند تا با دست‌های مهربانشان کاری کنند که کودکی از کار کردن سر زمین کشاورزی فارغ شود یا سقفی بالای سر خانواده‌ای بیاید.

«دست‌های مهربان» از آن گروه‌های مردمی است که از جمعی سه نفره و دوستانه با گرفته و امروز به جایی رسیده که ۱۰۰ نفر عضو دارد. اعضای که با کمک‌های مالی و فکریشان به دنبال هویت بخشی به کودکان بی هویت‌اند.

در حقیقت این گروه خیر خود جوش که با سرپرستی ملیحه کارگزار اداره می‌شود، هدف سوادآموزی و خودکفایی کودکان دوتابعیتی را دنبال می‌کند. به این صورت که ابتدا کودکان بدون اوراق هویتی دوتابعیتی که با سخت‌گیری‌های خانواده، وضعیت نامناسب مالی و نداشتن شناسنامه از تحصیل باز مانده‌اند، شناسایی می‌شوند، زیر نظر خیریه «آبشار عاطفه‌ها» قرار می‌گیرند و در نهایت به این گروه سپرده می‌شوند تا تحصیلشان پیگیری و هنرهایی همچون بافندگی و خیاطی (در حد ابتدایی) برای خودکفایی‌شان به آن‌ها آموزش داده شود.

با همین دیدگاه بوده که تاکنون حدود ۵۰ کودک باز مانده از تحصیل بدون اوراق هویتی، تحت سوادآموزی قرار گرفته‌اند که سده دختر از میان آن‌ها در هنر بافندگی هم به خودکفایی رسیده‌اند؛ همان‌هایی که این روزها به جای کوچه چینی سر زمین‌های کشاورزی و کارگری در خانه‌های مردم، برای خودشان کیف، جاسوزنی، تل، رومیزی و موارد مشابه می‌بافند و حالا کمک خرج خانواده‌شان هستند. شهرآرامحله همزمان با بازدهی و فروش اولین دوره بافندگی‌های این دختران بدون اوراق هویتی، سری به کلاس آموزشی‌شان در شهرک شهیدباهنر زده است و پای در ددل‌های دوتابعیتی هانشسته و حرف‌های مدیر و ناظران این جمع نیکوکارانه را از روند تشکیل ساده گروه‌ها شنیده است. شاید اگر شما هم یکبار پای در ددل گل فروشان پشت چراغ قرمز، دخترکان کار زمین‌های کشاورزی حاشیه مشهد و پسرکان فال فروش سطح شهر بنشینید، صاحب یک نهاد مردمی شوید.

این دوبانوی فعال سعی دارند با آموزش خواندن و نوشتن و هنر بافتنی سطح زندگی دختران دوتابعیتی را بالا ببرند

رج به رج تا نشان زندگی

جمعیت بچه‌های دوتابعیتی به چند هزار نفر می‌رسد. دورگه ایرانی و خارجی‌اند که شناسنامه ندارند. بی سوادند و کار اصلی‌شان هم از کارگری در خانه‌ها و سرزمین‌های کشاورزی اطراف خانه‌هایشان بوده است

ریشه‌ای که از هیچ کجا آب نمی‌خورد

این جا در دل شهرک شهیدباهنر، بخشی از حاشیه شهر مشهد، همه چیز تا حدودی متفاوت است. از نوع پوشش و لهجه اهالی گرفته تا سبک و سیاق مراوده و شیوه زندگی. زندگی‌هایی که اگر سری به آن‌ها بزنید، زن و مردهایی را خواهید دید که با داشتن چند فرزند، هنوز شناسنامه‌هایشان سفید است. دختر و پسرهایی را خواهید دید که نام پدر و مادر رویشان است، اما شناسنامه‌ای برای اثبات آن ندارند. بچه‌هایی را خواهید دید که از سر نداشتن مدارک هویتی بی سوادند و نامشان را برای نقاشی می‌کنند. جویای ریشه‌شان که شوی، از هیچ کجا آب نمی‌خورد، حتی خودشان هم سر از این ریشه در نمی‌آورند و نمی‌دانند ایرانی هستند، افغانستانی، پاکستانی یا عراقی. تعدادشان هم در این محله کم نیست، طبق آمار، جمعیتشان به چند هزار نفر می‌رسد. دورگه ایرانی و خارجی‌اند که شناسنامه ندارند. بی سوادند و کار اصلی‌شان هم از همان دوران کودکی کارگری در خانه‌ها و سر زمین‌های کشاورزی اطراف خانه‌هایشان بوده است.

لا به لای کلمات آن می‌شود تمام دلیل راه انداختن گروه نیکوکاریشان را هم پیدا کرد. ملیحه کارگزار از بانیان اصلی و ناظر گروه، همان کسی است که این جمله را برایشان می‌گوید و با گریزی به ۸ سال قبل، از شکل‌گیری جمع دوستانه نیکوکاری‌شان، این‌طور تعریف می‌کند: «چند سالی بود که همراه چند نفر از دوستانم کوهنوردی می‌رفتیم و ورزش می‌کردیم. در یکی از همین دوره‌ها تصمیم گرفتیم بچه‌های بی بضاعت حاشیه شهر را که زیر نظر بهزیستی بودند، همراه خودمان به اردو ببریم. با کلی دوندگی موفق شدیم مجوز بگیریم و چند دوره هم کودکان شهرک شهیدباهنر و چند نقطه حاشیه‌ای دیگر را به اردو بردیم. در یکی از همین اردوها متوجه شدیم خیلی از این بچه‌ها با وجود اینکه از مدرسه رفتنشان گذشته، نمی‌توانند حتی اسمشان را بنویسند و حتی شناسنامه و سند هویتی هم ندارند. در قدم اول بی سواد آن‌ها مشکلاتی که در آینده منتظرشان بود، دغدغه ما شد. بعد از همفکری با یکدیگر تصمیم گرفتیم به صورت خودجوش با همکاری یکی از خیریه‌ها (آبشار عاطفه‌ها) به این بچه‌ها سواد بیاموزیم.

با همراهی خیریه تعدادی از بچه‌های دوتابعیتی را که مدرسه نرفته بودند، شناسایی کردیم و آموزش‌هایمان را شروع کردیم. در روزهای اول خودمان پای تخته می‌رفتیم و به آن‌ها درس می‌دادیم. بعد از مدتی که استقبال خوب شد و تعدادشان بیشتر شد، مربی هم گرفتیم که امروز حدود ۵۰ نفر از همین بچه‌ها

این بچه‌ها حاصل همان ازدواج‌هایی هستند که طبق قانون ایران، غیرمجاز است مگر به اجازه دولت؛ ازدواج دختر ایرانی با پسر خارجی. اما با این وجود در هر کوچه این محله بیش از ۶۰ هالی زوج ایرانی و خارجی زندگی می‌کنند که در بیشتر موارد مرد افغانستانی سرپرست زن است. در این میان ازدواج‌های شرعی و بدون سند هم کم نیست. با همین‌ها که همسفره شوید، کنار تان تعداد زیادی کودک قدونیم قدر دین می‌شوند، کودکانی که مادران ایرانی‌شان آن‌ها را هم خون تمام مردم ایران می‌دانند و برایشان شناسنامه نمی‌گیرند تا ۱۸ سالشان شود و بتوانند تابعه کشورمان شوند. با همین بهانه است که بسیاری از این بچه‌ها به دلیل دوتابعیتی بودن، بی سواد هم می‌مانند. امروز این کودکان بعد از سال‌ها وقفه تحصیلی به همت گروه‌های خیر و مردم‌نهاد شناسایی و به دور از فضای مدرسه و کلاس درس با سواد می‌شوند. همین گروه دوستانه، حدود ۵۰ نفر از همین دوتابعیتی‌ها را شناسایی کرده و روند آموزش و هنرآموزیشان را بررسی می‌کند.

۳۵ کیلومتر تا این جامی آیم تا کودکان با سواد شوند

شعار گروه‌ها این است: «دنیا را برای بی‌هویت‌ها کمی بهتر از آنچه تحویل گرفته‌اند، می‌کنیم.»؛ شعاری که از